

رابطه با خود، خدا، خلق و خلقت در برنامه

درسی ملی تبیین مفهومی و راهبردهای تربیتی

حجت الاسلام والمسلمین
دکتر علی ذوعلم



برنامه ملی

که «رابطه» خود را در چهار عرصه پیش گفته به درستی درک و تنظیم کنند. این «رابطه» چیست و از چه اهمیتی برخوردار است؟ رابطه‌های چهارگانه چه نسبتی با هم دارند و در میدان عمل - در سطح مدرسه - چگونه باید سامان یابند تا اهداف مطلوب محقق شود؟ این مقاله به تبیین اجمالی این مفهوم می‌پردازد و سطوح، لایه‌ها و مصداق‌های آن را به اختصار توضیح می‌دهد.

وجود انسان عین رابطه است

انسان به‌عنوان یکی از مخلوقات خدای متعال، در اصل هستی خود دارای وجود مستقل نیست، بلکه وجودش - همچون همه مخلوقات - وجودی است مرتبط با مشیت و اراده الهی. یعنی بدون برخورداری از فیض دائمی خداوند که هستی انسان را تأمین می‌کند، نمی‌تواند موجود باشد.^۱ به تعبیر استاد مطهری، «وجود معلول عین ارتباط به علت است» (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۱: ۵۰؛ مصباح، ۱۳۷۰: ۳۹۰). بنابراین، انسان در هستی خود قائم به «رابطه» با خداست. به همین ترتیب، در هویت‌یابی و ویژگی‌های اکتسابی هم، نوع رابطه او با خدا

اشاره

«رابطه» یکی از مفاهیم اساسی سند برنامه درسی ملی است.^۱ در الگوی هدف‌گذاری برنامه‌های درسی و تربیتی، عرصه‌های چهارگانه رابطه با خود، رابطه با خدا، رابطه با خلق خدا و رابطه با خلقت عرصه‌هایی هستند که پنج عنصر تفکر و تعقل، ایمان و باور، علم و معرفت، و عمل و اخلاق در بستر این رابطه‌ها شکل می‌گیرند و ارتقا می‌یابند.

هدف کلی برنامه‌های درسی و تربیتی، «تربیت یکپارچه عقلی، ایمانی، علمی، عملی و اخلاقی دانش‌آموزان» است، به گونه‌ای که بتوانند «موقعیت» خود را نسبت به خود، خدا، دیگر انسان‌ها و نظام خلقت، به درستی درک کنند و توانایی دستیابی به شایستگی‌های پایه را به دست آورند. در واقع، محصول آموزش و پرورش، دانش‌آموزانی است

جهت‌دهنده و شکل‌دهنده به جایگاه اوست. از منظر مبانی تربیتی اسلام، دستیابی انسان به معرفت خدای متعال و ایمان او به خدا و نیز عمل در راه خداست که موجب رشد انسان می‌گردد.

تنها کسانی از خسران و انحطاط مصون‌اند که به ایمان به خدا و عمل صالح دست یافته باشند (ر.ک: سوره عصر). سایر ارتباطات انسان، اگر در پرتو رابطه با خدا شکل گیرد و سامان یابد، در تعالی و رشد تربیتی او نقش مثبت دارد، ولی اگر رابطه انسان با خدا را تضعیف یا تخریب کند، نقش منفی خواهد داشت. بر این اساس، «رابطه با خدا» محور رابطه با خود، رابطه با خلق و رابطه با خلقت است؛ علاوه بر اینکه رابطه با خدا، خود یکی از رابطه‌های چهارگانه هم می‌باشد. فهم عمیق و درک روشن این رابطه‌ها مقدمه لازم برای دستیابی به اهداف درسی و تربیتی در مدرسه‌هاست. البته قبل از هر چیز باید به اهمیت «رابطه» در زندگی انسان اشاره کرد.

رابطه در زندگی ما

صرف‌نظر از اینکه همه مخلوقات عالم وجودشان وجود «ربطی» است و نه مستقل، اما در همین عالم طبیعت هم، وجود ما از آغاز پیدایش نطفه تا تولد و پس از آن تا امروز، همواره از رابطه و روابط بهره برده است: رابطه با مادر و استفاده از شیر او و مراقبت‌های وی، رابطه با طبیعت و بهره‌برداری از هوا و آب و سایر مواد مورد نیاز برای ادامه حیات، رابطه با پدر و مادر و اعضای خانواده در یادگیری مفاهیم و روش‌های زندگی، رابطه با هم‌سالان و دوستان، رابطه با جامعه محلی و ملی، رابطه با دستگاه‌ها و سازمان‌های عمومی و دولتی و خدماتی، رابطه با جهان، رابطه با گذشته و پیشینیان در عرصه علم و فرهنگ و ... و فراتر از همه، رابطه با خدا برای رسیدن به نور هدایت او و آرامش معنوی و دسترسی به نعمت‌های مادی و معنوی او ...

آیا می‌توانیم یک لحظه بدون این رابطه‌ها به زندگی خود ادامه دهیم؟! بنابراین، در متن زندگی ما «رابطه» اصل اساسی است که بدون آن تصور حیات مقدر نیست. هم در سطح حقایق ماورای طبیعی و هم در سطح واقعیت‌های عینی و ملموس حیات دنیوی ما، این رابطه و روابط است که زندگی ما را رقم می‌زند. ما محصول مجموعه‌ای از رابطه‌های وجودی، زیستی، اجتماعی، فرهنگی، عاطفی، مادی و معنوی هستیم که به گونه‌ای گریزناپذیر ما را در بر گرفته است.

این روابط دو گونه‌اند: گونه‌ای از این روابط است که اصل آن غیراکتسابی، غیرارادی و تکوینی است و گونه دیگر از این روابط، تابع اراده و انتخاب و تصمیم‌گیری ماست. اینکه ما بدون پدر و مادر متولد نمی‌شویم، بدون آب و غذا و هوا نمی‌توانیم زندگی کنیم، در یک

نظام فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی قرار داریم و خودبه‌خود با آن‌ها رابطه داریم و فراتر از این، اینکه حیات و مرگ ما به اراده الهی رقم می‌خورد ... گونه‌ای از روابط است که خواه ناخواه در اصل آن، ما ناگزیر از آن هستیم؛ اگر چه در چگونگی این روابط، باز هم اراده و انتخاب ما عموماً نقش دارد. اما گونه دوم روابط ما، روابطی است که در اصل و در چگونگی آن، انتخاب و اراده ما تعیین‌کننده است: اینکه با چه کسانی دوست باشیم، چه شغلی انتخاب کنیم، نسبت به خودمان و با دیگران چه رفتاری داشته باشیم، از تجربه‌های گذشتگان چقدر و چگونه استفاده کنیم، دستاوردهای بشری و جهانی چگونه بهره‌برداری کنیم و با خدای متعال چقدر و چگونه رابطه داشته باشیم رابطه‌هایی هستند که انتخاب و آگاهی ما آن‌ها را رقم می‌زنند.

رابطه‌های چهارگانه

در یک تقسیم‌بندی کلان، من (یعنی هر فردی) با با خودم ارتباط دارم یا با غیر خودم. غیر خود من، یا خدای من (یعنی خالق هستی، که واجب‌الوجود است و از همه مخلوقات برتر و بالاتر) است و با مخلوقات او هستند. مخلوقات خدای متعال که «غیر من» هستند، یا مثل من هستند و یا نه. آن‌ها که مثل من‌اند، خلق خداوند و آن‌ها که غیر من‌اند و مثل من هم نیستند، خلقت خداوند. بنابراین، براساس حصر عقلی و سبب و تقسیم منطقی^۲، همه هستی نسبت به «من» در این چهار عرصه قرار می‌گیرد: خود (من)، خدا، خلق، خلقت. بنابراین، رابطه‌های هر فردی در این چهار عرصه قرار می‌گیرد و اهداف تربیتی هم باید در همین عرصه‌ها تعریف و تبیین شوند.

اصلاح و ارتقای رابطه‌ها، رسالت اصلی

تربیتی ما

توجه به این حقیقت، نخستین گام در فرآیند تربیتی است که متناسب با سطح رشد فکری و ذهنی و دانشی دانش‌آموزان باید در آنان شکل گیرد. توجه به این حقیقت، «نیاز» ما را به غیر خودمان و پیوندهای طبیعی و اجتماعی ما را با دیگران آشکار می‌سازد و زمینه تربیت اجتماعی و مسئولیت‌پذیری را فراهم می‌کند.

شاید بتوان گفت، مهم‌ترین رسالت نظام تربیتی، زمینه‌سازی برای ایجاد رابطه فعال و معقول و منطقی براساس شناخت و بصیرت عمیق و باور به نظام معیار^۴ و التزام به موازین حق و عدل بین متریبان با همه مقولات و عرصه‌های پیرامونی آنان است. این مقولات و عرصه‌ها شامل همه حقایق و

سایر ارتباطات انسان، اگر در پرتو رابطه با خدا شکل گیرد و سامان یابد، در تعالی و رشد تربیتی او نقش مثبت دارد، ولی اگر رابطه انسان با خدا را تضعیف یا تخریب کند، نقش منفی خواهد داشت

ارزش انسان، برآیند نوع رابطه‌ها

همان‌گونه که از منظر تکوینی و هستی‌شناسی، انسان در رابطه تکوینی با خدای متعال تعریف می‌شود و وجود او چیزی جز «رابط» نیست، از منظر تشریحی و ارزش‌شناسی انسان، نیز منزلت و ارزش برآیند نوع رابطه‌ای است که انسان با خدا - یا به‌طور مستقیم و یا از طریق رابطه با خود، خلق و خلقت - برقرار می‌سازد.^۱

اولاً وجود دو نیروی برجسته عقل و اراده در انسان، مجال انتخاب نوع رابطه او را با عرصه‌های چهارگانه فوق در اختیار او قرار می‌دهد و ثانیاً چگونگی این رابطه‌هاست که ارزش انسان را رقم می‌زند:

انسانی که به ظرفیت‌ها و فرصت‌های وجودی خود، آگاهی دارد و از آن‌ها بهترین بهره‌برداری را می‌کند، با سایر انسان‌ها، برحسب جایگاهشان، رابطه‌ای صحیح دارد و وظایف اخلاقی و انسانی خود را نسبت به آنان انجام می‌دهد، در مورد طبیعت به انصاف و اعتدال رفتار می‌کند و نسبت به محیط زیست و منابع طبیعی و مواهب خدادادی احساس مسئولیت می‌کند. فراتر از همه، خدای متعال را در زندگی خود حاضر و ناظر می‌داند و بر او توکل می‌کند و رعایت دستورات و احکام الهی را بر همه امور مقدم می‌دارد و رابطه معنوی و عمیق با خدای متعال دارد و با پرستش حقیقی خدا روح و جان خود را آرامش و قوت می‌بخشد. چنین انسانی «تربیت‌یافته» و ارزشمند تلقی می‌شود و در برابر آن، کسی که رابطه خود را با عرصه‌های چهارگانه، نه به گونه‌ای منطقی و صحیح، بلکه بدون نظام و معیار درست و براساس خواسته‌های مقطعی و بدون منطبق تعریف می‌کند، به انحطاط و سقوط تربیتی گرفتار می‌شود ... می‌توان گفت هدف تربیت چیزی نیست جز توانمندی برای «اصلاح و ارتقای رابطه‌های چهارگانه انسان».

رابطه‌های چهارگانه هنگامی می‌توانند در ارتقای تربیت انسان و تکوین و تعالی هویت او به‌طور صحیح نقش داشته باشند که ذیل اصول جامعیت، یکپارچگی و تعادل و توازن تنظیم شده باشند. در نگاه تربیت اسلامی، اگرچه ارتباط با خدای متعال محور و مدار سایر رابطه‌هاست، ولی این رابطه هرگز ارتباط با خلق یا ارتباط با خود و خلقت را کم‌رنگ و کم‌اهمیت نمی‌سازد؛ همان‌گونه که اهمیت ارتباط با خود یا با خلق و خلقت، نباید ارتباط با خدا را تحت الشعاع قرار دهد. البته تعریفی که از ارتباط با خدا در اسلام ارائه می‌شود، نه تنها منافاتی با سایر رابطه‌ها ندارد، بلکه موجب تعمیق، تقویت و تنظیم آن‌ها نیز می‌شود. سیر تکاملی تربیت انسان، هنگامی تحقق می‌یابد که در راستای تعالی هویت خویش، از لایه‌ها و سطوح ظاهری هویت عبور کند و بتواند به هویت تألهی و

واقعیات عینی و اثرگذاری می‌شود که اصل تعامل با آن‌ها اجتناب‌ناپذیر است، ولی چگونگی این تعامل و رابطه است که سرنوشت فردی و اجتماعی و حتی سرنوشت تاریخی و سرنوشت ابدی متریبان را رقم می‌زند. کارکرد واقعی نظام تربیتی اثربخش همین است که بتواند با آموزش و پرورش امروز، فردای متریبان را فردایی متعالی، سالم و پاک بسازد و آنان را در دستیابی به پیشرفت همه‌جانبه مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، در ساحات مختلف زیستی، بدنی، معنوی، اخلاقی، دینی، معیشتی، علمی، سیاسی، هنری^۲ و ... براساس عناصر پنج‌گانه عقل، ایمان، علم، عمل و اخلاق^۳، توانمند سازد. این توانمندی، در مواجهه صحیح و فعال در برابر حقایق پیرامونی امروز و در آینده نسل نوجوان و جوان ماست. لذا برنامه‌های درسی و تربیتی و دست‌اندرکاران امر تربیت باید خود را پاسخ‌گوی تنظیم، تعدیل، تصحیح و تعمیق این روابط بدانند؛ رابطه‌های چهارگانه‌ای که در مصادیق زیر تفسیر می‌شوند و تفصیل می‌یابند:

رابطه با خود، رابطه با خانواده خود، رابطه با جامعه قومی و محلی و منطقه‌ای خود، رابطه با جامعه ملی خود (ملت و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم)، رابطه با هم‌کیشان خود (رابطه با امت اسلامی)، رابطه با جهان خود (جامعه جهانی که با آن انواع ارتباط را داریم: دوستی، دشمنی، همکاری، رقابت و ...) رابطه با محیط زیست خود (محیط زیست طبیعی یا به تعبیر دقیق‌تر، خلقت زیست‌محیطی^۴ و عناصر و عواملی که در حیات و رشد مادی ما ایفای نقش می‌کند)، رابطه با دانش‌ها، علوم و فناوری زمان خود (که عامل پیشرفت مادی و صنعتی و اقتصادی است)، رابطه با حقایق غیرمادی که در سرنوشت ما تأثیر گذارند (عالم ماورای طبیعت که عوامل معنوی زندگی ما را شکل می‌دهند)، رابطه با انسان‌های برگزیده و الگوهای ارزشمندی که پیشوا و پیشتاز تربیت و عقلایت و انسانیت‌اند (پیامبران الهی و ائمه معصومین علیهم‌السلام)، و فراتر و برتر از همه این رابطه‌ها، رابطه با خدای متعال که آفریننده ماست و ما در حقیقت حیات و موجودیت خود، لحظه به لحظه از عنایت و فیض او برخورداریم و همه نعمت‌ها و مواهب هستی از آن اوست و بازگشت ما به سوی اوست ... و رابطه با دین او که برنامه زندگی ما باید باشد و نسخه پیشرفت و تعالی ما و دستیابی به «حیات طیبه» است ... که هدف نهایی تربیت است.^۵

شناخت روشن، صریح و مبتنی بر استدلال، برگرفته از دو منبع عقل و نقل درباره این ارتباط‌ها و ویژگی‌ها و مختصات آن، گام نخست برای توفیق در تحول و اصلاح نظام تربیتی و پیاده‌سازی اسناد تحولی در آموزش و پرورش است ...

تربیت چیزی نیست جز توانمندی برای «اصلاح و ارتقای رابطه‌های چهارگانه انسان»

توحیدی هرچه بیشتر نزدیک شود و این در گرو محور قرار دادن رابطه با خدا در همه ارتباطات و رفتارهای خود در همه عرصه‌هاست: «قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین، لا شریک له و بذلک امرت ... (انعام/ ۱۶۲ و ۱۶۳)»: بگو همانا نماز من و عبادت و حج و قربانی من و زندگی و مرگ من از آن پروردگار جهانیان است که او را شریکی نیست و بدین (اعتماد و عمل) مأمور شده‌ام.

از این منظر، ارتباط صحیح، مسئولانه و مبتنی بر انگیزه الهی در هر سه عرصه خود، خلق و خلقت، هنگامی که آن عرصه آیت و قدرت الهی تلقی شود، در حقیقت عین ارتباط با خدای متعال است. دستیابی به چنین سطحی از «هویت»، در فرآیند دوسویه تربیتی و موقعیت‌های مختلفی که بستر آزمون‌های الهی برای انسان‌هاست، حاصل خواهد شد و توانمندسازی مریبان برای حرکت در این مسیر، مسئولیت اصلی مریبان و معلمان است.

بنابراین، توجه کردن و توجه دادن به این حقیقت، گام مهمی در رسیدن به هدف اساسی تربیت است. وظیفه ما ایجاد عادت‌های صحیح - قبل از زمان بلوغ دانش‌آموزان - و ایجاد نگرش صحیح و انگیزه قوی در دانش‌آموزان برای تصمیم‌گیری‌های منطقی و عقلانی - در برابر تصمیم‌های احساسی و هوس‌آلود - در تنظیم این رابطه‌ها و تقویت اراده آنان برای مدیریت رابطه‌های چهارگانه است.

برای اینکه بتوانیم وظیفه خود را به درستی انجام دهیم، باید نسبت به سطوح و لایه‌های این ارتباطات شناخت و تحلیل روشنی داشته باشیم.

۱. رابطه با خود

خودشناسی، خودپایی، خودپایی و خودپالایی مهم‌ترین وظایفی هستند که من نسبت به خودم دارم و البته این وظایف بدون کمک و هدایت الهی قابل انجام نیست. بنابراین، تنظیم رابطه من با خود باید براساس ملاک‌ها و شاخص‌هایی باشد که به اصلی‌ترین و سرنوشت‌سازترین رابطه انسان - یعنی رابطه با خدا - آسیب وارد نکند و در راستای تقویت و رشد این رابطه قرار داشته باشد.

«خودشناسی» گام نخست است. ایجاد زمینه برای دستیابی متریبان به خودشناسی، اصلی‌ترین رسالت تربیتی ماست. «معرفت نفس» در فرآیند تربیت و تعالی انسان‌ها نقش اساسی دارد و به همین علت در منابع دینی بر آن بسیار تأکید شده است.^{۱۰} خودشناسی مقدمه خداشناسی است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه». کسی که خود را بشناسد، خدا را می‌شناسد^{۱۱} و خودشناسی مفیدترین دانستنی‌هاست،^{۱۲} چرا که بدون شناخت عمیق ظرفیت‌های خویش

نمی‌توان به بهره‌برداری از فرصت‌ها و ظرفیت‌های بیرون از خود دست یافت.

در خودشناسی هم باید به شناخت کلیت انسان پرداخت و هم شناخت خصوصیات و ویژگی‌های خاص خود. شناخت موقعیت خویش، زمان و جهان زیست خود، پیشینه تاریخی و ریشه‌های هویتی و نیز بسترهای عینی رشد و شکوفایی توانمندی‌های خویش.

لایه‌ها و سطوح رابطه با خود براساس شناختی است که انسان از خود و توانایی‌ها و ظرفیت‌هایش به دست می‌آورد.

وظایف من در رابطه با خود

۱. خودم را بشناسم: شناخت توانایی‌ها، ظرفیت‌ها، پیشینه خانوادگی و قومی و ملی، موقعیت و شرایط و نقش خودم در سرنوشت خودم.

۲. خودم را حفظ کنم و مراقب خودم باشم: از نظر بهداشتی، ایمنی، اجتماعی، فکری، اعتقادی، اخلاقی، جسمی، روحی، سیاسی، اقتصادی و معیشتی.

۳. خودم را رشد دهم و توانمند سازم: رشد فکری، ایمانی، جسمی (ورزشی)، اخلاقی، علمی، مهارتی، سیاسی و اجتماعی.

۴. خودم را مدیریت کنم: شناخت منافع و مصالح خودم، اولویت‌های مورد نیازم، پیشگیری از ضایع شدن فرصت‌هایم و تنظیم رابطه‌های خودم با دیگران.

۵. آینده خودم را بسازم: پیش‌بینی موقعیت‌های آینده، فرصت‌ها و تهدیدها، توجه به آینده دنیوی و اخروی و ...

۲. رابطه با خدا

ویژگی متمایزکننده تربیت اسلامی با تربیت سکولار این است که در تربیت اسلامی، «توحید» اساسی‌ترین و محوری‌ترین غایت تربیت به شمار می‌رود، که اساس دعوت همه انبیای الهی بوده است: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». ایمان و اعتقاد عمیق و راستین به توحید، موجب فلاح و رشد و پیشرفت همه‌جانبه انسان‌هاست.

انسان تربیت‌یافته مکتب توحید، خدای متعال را مبدأ هستی و غایت آن می‌داند، خود را جز در برابر خدا مسئول و پاسخ‌گو نمی‌بیند، همه نعمت‌ها و ارزش‌ها و امکانات و فرصت‌های خود را - و همه هستی را - از آن خدا و از سوی خدا می‌داند، حرکت به سوی خدا را تنها راه حق و تنها مسیر تکامل بخش می‌داند، شریعت و فرمان الهی را تنها برنامه پیشرفت و فلاح و سعادت می‌شمارد، خدا را تنها تکیه‌گاه و یاور قابل اعتماد برای خود می‌بیند، ... و او را همه جا

حاضر و ناظر می‌نگرد و در نظام هستی هیچ منبع و منشأ قدرتی را جز خدا به رسمیت نمی‌شناسد ... از همین‌رو، با تمام وجود و از بن جان می‌گوید: «ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت ...» (انعام/ ۱۶۲): همانا نماز و عبادت و سبک زندگی و شیوه مردن من از آن خدای عالمیان است که هیچ شریکی ندارد و من به این (راه) پرافتخار و سعادت‌آفرین) مأمور شده‌ام ...

این نگرش، که ناشی از عقلانیت و خردورزی فطری آدمی است، موجب ایمان و عشق عمیق به خدای متعال می‌گردد و در رفتار و خلیقات و نوع مواجهه انسان با هستی بازتاب می‌یابد و تفکر توحیدی، اخلاق توحیدی، معرفت و دانش توحیدی و رفتار توحیدی را در زندگی فردی و اجتماعی او رقم می‌زند. رابطه من با خدای متعال از طریق تفکر و معرفت و درون‌نگری و به فعلیت رساندن فطرت درونی مقدور است: «و يتفكرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا...» (آل عمران/ ۱۹۱). در خلقت آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند و (اذعان می‌کنند که) پروردگارا! هرگز این نظام هستی (شگفت و شگرف) را باطل نیافریدی!

اول الدین معرفت: نخستین گام دین، معرفت و شناخت عمیق خدای متعال است (نهج‌البلاغه/ خطبه نخست).

- خداوند مرا آفریده است تا به جانشینی و خلافت او، یعنی خداگونگی، دست یابم.

- خداوند روزی‌رسان و پرورش‌دهنده حقیقی من است.

- خداوند راه کمال و سعادت و پیشرفت نامتناهی را پیش روی من قرار داده است.

- خداوند مرا ارزش داده و تکریم کرده و برای زندگی جاودان آفریده است.

- خداوند عالم طبیعت را در اختیار من قرار داده و زندگی مادی را بستری برای رشد من ساخته است.

- خداوند برای هدایت من دو راهنمای درونی (عقل) و بیرونی (انبیا و اولیا) قرار داده است.

- خداوند به من عقل و اراده - قدرت تشخیص و انتخاب و عمل - عطا کرده است.

- خداوند ابزار شناخت حسی، عقلی و قلبی به من داده است.

- خداوند مرا مسئول و پاسخگوی چگونه بهره‌برداری کردن از نعمتهایش ساخته است.

- خداوند در پیمودن مسیر حق و تحقق نظام توحیدی مرا یاری می‌کند و هرگز مرا تنها رها نمی‌کند.

- خداوند همه هستی را برای من قرار می‌دهد، اگر من برای «او» باشم.

- خداوند عشق فروزان خود و لذت پرستش خود را در اختیار من نهاده است.

- خداوند بهشت زیبا و گسترده خود را برای من آماده کرده است.

- خداوند خود بر باورها و رفتارها و اندیشه‌های من در همه ابعاد و سطوح نظر دارد و نظارت می‌کند.

- و بالاخره: خداوند ارتباط مرا با خود، خلق خود و خلقت خود مدیریت کرده و سامان داده است که اگر رابطه من با خدا رابطه‌ای شایسته و صحیح باشد، رابطه مرا با دیگران اصلاح می‌کند.

«من اصلح ما بینه و بین الله اصلح الله ما بینه و بین الناس» (نهج‌البلاغه/ حکمت ۸۹).

تأمل در صفات و اسمای گسترده الهی ما را به این نتیجه می‌رساند که رابطه انسان با خدای متعال ابعاد گسترده و عمیقی دارد که حقیقتاً قابل شمارش نیست. اگرچه استاد محمدتقی جعفری، در شرح نهج‌البلاغه، به‌عنوان نمونه، ده مورد از انواع رابطه انسان با خدا را برشمرده و توضیح داده است.^{۱۳}

اهمیت و محوریت رابطه با خدا

اگرچه از جهت تقدم زمانی، رابطه با خود نقطه آغاز تربیت است، اما از حیث رتبه‌ای و ارزشی، «رابطه با خدا» پشتوانه و خاستگاه اصلاح و ارتقای سایر رابطه‌هاست. حتی رابطه با خداست که تکیه‌گاه اصلاح رابطه با خود قرار می‌گیرد و من انسان را به وجود مطلق و بی‌نهایت خدای متعال گره می‌زند و به آن معنای جدید و عمیقی می‌بخشد. من بریده از خدا، به تدریج برکه‌ای آلوده و متعفن می‌شود که برای خودم نیز قابل تحمل نیست.^{۱۴} ولی من پیوسته و مرتبط با خدای متعال، به اقیانوسی بی‌کران و موج و با شکوه منتهی خواهد شد که از ملائک هم برتر می‌گردد.^{۱۵}

رابطه با خدای متعال، سایر رابطه‌های من را نیز رنگ و بوی دیگری می‌دهد و همه را در فرآیند رابطه با خدا بازتعریف می‌کند. در این صورت:

■ رابطه من با من، به رابطه من با یک پدیده ارزشمند و متعالی به نام «خلیفه‌الله» تغییر می‌کند و «من» دیگر تنها از آن خودم نیستم و مالک حقیقی خودم شناخته نمی‌شوم، بلکه خود «من» نیز امانتی هستم در اختیار خودم، که باید با خودم آنچنان تعامل داشته باشم که خدا خواسته و فرمان داده است. لذا نمی‌توانم نسبت به خودم بی‌اعتنا باشم و خودم را دست‌کم بگیرم! باید برحسب فرمان الهی نسبت به جسم، جان، فکر، روح، رفتار، دانش، سرنوشت و زندگی خود احساس مسئولیت کنم و بر طبق نسخه شفابخش احکام الهی رفتار نمایم. من

اگرچه از جهت تقدم زمانی، رابطه با خود نقطه آغاز تربیت است، اما از حیث رتبه‌ای و ارزشی، «رابطه با خدا» پشتوانه و خاستگاه اصلاح و ارتقای سایر رابطه‌هاست

نمی‌توانیم هر چه خواستیم انجام دهیم، چرا که در مورد خودم، هم در برابر خدای متعال باید پاسخ‌گو باشم. البته بدیهی است که علت و انگیزه این امر، دستیابی خود من به کمال و سعادت است.

- رابطه با خلق خدا - یعنی دیگر انسان‌ها - به رابطه با آفریده‌های الهی و پدیده‌های ارزشمندی به نام انسان‌های مخلوق خدا تبدیل می‌شود که هر کدام از آنان جلوه قدرت خدای متعال و برخوردار از ظرفیت خداگونگی‌اند. مادر و پدر را باید احترام و به آنان خدمت کنیم، چون خدا آنان را محترم ساخته است.

معلم، همسایه، همشهری، هموطن، دوست، همکار و ... همه بر حسب ارزشی که خدای متعال برای آنان قائل شده، برای من هم محترم شمرده می‌شوند و من نسبت به همه آنان وظایفی دارم که با پشتوانه رابطه با خدا نمی‌توانم از آن شانه خالی کرد!

به‌ویژه در عرصه تعلیم و تربیت، نگاه من معلم و مربی به دانش‌آموز، نگاه به جوان‌های در حال رشدی است که به‌عنوان امانت الهی به من سپرده شده و فراتر از یک شغل اقتصادی، تربیت این جوان‌ها به‌عنوان یک بار مسئولیت از سوی خدای متعال به من عطا شده و این فرصت، در استمرار مجاهدت تربیتی انبیای الهی تعریف می‌شود و نگاه من دانش‌آموز به معلم و مربی، نگاه به کسی است که حق پدری و مادری بر من پیدا کرده است و فراتر از آن، شأن معلمی او، مرا برده خود ساخته است: «من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا».

حتی وظیفه‌ای که نسبت به دشمنان دارم، در این چارچوب تعریف می‌شود. اولاً تنها کسانی را دشمن می‌شناسم که با راه حق و پیمودن مسیر کمال و پیشرفت و تعالی انسان‌ها مخالفت می‌ورزند و بر سر پیمودن راه انسانیت مانع‌تراشی می‌کنند و راه خدا را می‌بندند، یعنی راه کمال انسان‌ها را سد می‌کنند. بنابراین، تفاوت‌ها و اختلافات قومی، زبانی، مذهبی، صنفی و حزبی هرگز موجب دشمنی بین انسان‌ها نخواهد شد و ریشه نزاع‌های قبیله‌ای و قومی و ملی خشک می‌شود و در پرتو اصل قرار گرفتن رابطه با خدا، مسیر صلح و آبادانی و پیشرفت برای همه اقوام و ملل فراهم می‌شود.

ثانیاً، مبارزه با دشمنان و جهاد علیه آنان در حدود عدالت و رعایت قواعد انسانی و الهی تعریف می‌شود، چرا که خدای متعال اجازه نمی‌دهد با دشمن هرگونه که خواستیم و به هر شیوه و با هر ابزاری که او علیه من و جامعه من استفاده کرده است، مقابله کنیم. البته هرگز زیر بار ظلم نمی‌رویم، ولی هرگز هم نباید ظالم باشیم، زیرا رابطه من با دشمن هم در ذیل رابطه با خدای متعال و تحت فرمان او تحدید و تعیین می‌شود. لذا مقابله‌به‌مثل در برابر دشمن نیز در چارچوب نگرش و تربیت توحیدی، تابع قواعدی است

که همه‌جا جایز شمرده نمی‌شود.^{۱۶} ثالثاً، مواجهه و مقابله با دشمن در عرصه نظامی تا جایی است که او تجاوز و تعدی می‌کند و هرگاه تهدید نظامی او برطرف شود، جامعه اسلامی مقابله نظامی را متوقف می‌کند؛ گرچه در برابر مقابله سیاسی و فرهنگی او هرگز دچار غفلت نمی‌شود و همواره آمادگی و مجاهدت خود را حفظ می‌کند. به هر حال، در تربیت توحیدی، نوع رابطه با خلق خدا - دوست و دشمن، خودی و بیگانه، رقیب و رفیق، ... - در ذیل رابطه با خدا شکل می‌گیرد.

- رابطه من با خلقت به رابطه‌ای منطقی و حتی عاطفی تبدیل می‌شود، چرا که من، خلقت زیست‌محیطی را مخلوق خدا می‌دانم و امانت او در اختیار من است. در این نگرش، طبیعت، نه پدیده‌ای خودبه‌خود و رها شده و مملوک انسان است که هرگونه خواست از آن استفاده کند، بلکه بخشی از خلقت الهی و نشانه قدرت و عظمت و حکمت خدای متعال است. از این منظر:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفتری است معرفت‌گردگار
و معلوم است که من، یک برگ را هم - که دفتر معرفت خدای متعال است - بی‌جهت و بدون استفاده منطقی و معقول، از درخت نمی‌چینم و آن را ضایع نمی‌کنم.

نتیجه اینکه «رابطه با خدا» محور و اساس سایر رابطه‌های «من» با خود، خلق و خلقت خواهد بود و در پرتو این محوریت، تربیت توحیدی تحقق می‌یابد.^{۱۷}

رابطه خاص «من» با خدای متعال

اگرچه همه روابط یک انسان موحد در اصل باید براساس رابطه با خدا شکل بگیرد، اما نوع رابطه خاص با خدای متعال در عبودیت او تعریف می‌شود: «من بنده خدایم و هویت متعالی من در بندگی خدای متعال تکوین و تعالی می‌یابد». اگر در تعریف تربیت، «تکوین و تعالی هویت» غایت تربیت است،^{۱۸} در تربیت توحیدی، مصداق هویت تعالی‌یافته، عبودیت خدای متعال است. لذا پیامبر اعظم (ص) که برترین مخلوق و تربیت‌یافته‌ترین انسان‌ها در عالم هستی است، پیش از پیامبری، به بندگی خدا توصیف می‌شود: «شهادت ان محمدا عبده و رسوله». و برترین شاگرد و جانشین او یعنی علی بن ابی‌طالب (ع)، به بندگی خدا افتخار می‌کند: «الهی! کفی بی‌عزایان اکنون لک عبدا»^{۱۹}.

حقیقت بندگی خدا، نه خواری و پستی و ضعف انسان، که موجب سربلندی و قدرت و عزت اوست. چرا که اولاً انسان را از بندگی غیر خدا، یعنی عوامل درونی پرستش غیر خدا، از قبیل هوا، هوس و شهوات و عوامل

شناخت خدای متعال که از طریق تفکر و تأمل در آثار و اسماء و صفات او حاصل می‌شود و از طریق نظر و نگرش عمیق در آفاق و انفس می‌توان بدان دست یافت، مبدأ رابطه من با خدای متعال است

بیرونی از قبیل طاغوت‌ها، ابرقدرت‌ها و سلطه‌گرها باز می‌دارد و مانع قربانی شدن من به پای باطل و طاغوت می‌گردد. ثانیاً، منشأ قدرت و حرکت به سوی خداگونگی و قرب الی‌الله می‌شود: «العبودیه جوهره کنهها الربوبیه»؛ بندگی خدا حقیقتی است که ریشه و عمق آن ربوبیت و خدایی کردن است.^{۲۰}

عبودیت مستلزم سه مقوله است: معرفت، محبت و اطاعت.

شناخت خدای متعال که از طریق تفکر و تأمل در آثار و اسماء و صفات او حاصل می‌شود و از طریق نظر و نگرش عمیق در آفاق و انفس می‌توان بدان دست یافت، مبدأ رابطه من با خدای متعال است. عشق به خدای متعال و دوستی و محبت او بر اثر همین معرفت حاصل می‌شود و زمینه طاعت آگاهانه و عاشقانه را فراهم می‌سازد. اطاعت از خدای مهربان، پیروی من از کسی است که از همه جهانیان نسبت به من مهربان‌تر و نیکوکارتر است. این اطاعت، اطاعتی از سر شوق و آگاهی و ایمان است. این سه مقوله، البته در هم‌افزایی و تأثیر متقابل، رشد و عمق می‌یابند و مسیر پیشرفت حقیقی و دائمی من را هموار می‌سازند. دستیابی به معرفت عمیق‌تر، مشروط به عبادت و بندگی زیباتر و عارفانه‌تر است و همین، زمینه معرفت عمیق‌تر را در مرتبه‌ای بالاتر فراهم می‌کند: «واعبد ربک حتی یأتیک الیقین» (حجر/۹۹).

در این راستا، اطاعت از خدای متعال رنگ عبودیت به خود می‌گیرد و در مسیر تعالی همه‌جانبه انسان و قرب الی‌الله و دستیابی به مراتبی عالی از حیات طیبیه، نقش بی‌بدیلی دارد. اما این اطاعت صرفاً به عرصه‌های فردی و جزئی محدود نمی‌شود، بلکه اطاعت در نظام‌سازی و برنامه‌ریزی، در قالب التزام به ارزش‌های الهی در این عرصه‌های کلان تحقق می‌یابد. در عرصه تربیت، شناخت و التزام به چارچوب‌های مطلوب تربیتی از منظر خدای متعال، مهم‌ترین مصداق اطاعت من از خدای متعال است. سامان‌دهی و تربیت براساس معیارهای الهی و باور به وحی به‌عنوان منبع معرفتی مطلق، بیکران، بدون خطا، کارآمد و راهگشا، از لوازم اطاعت از خدا و از عوامل رابطه درست بین من و خدای متعال است؛ ارزش‌هایی که در برنامه‌های درسی و تربیتی ما باید جایگاه محوری داشته باشند.

رابطه من با دین

از همین جا و براساس همین نگرش و باور توحیدی، رابطه من با دین باید تبیین شود. دانش‌آموز یا دانشجوی ما چه نگرشی نسبت به این رابطه باید داشته باشد؟ دین به‌عنوان رهاورد وحی الهی، چه نقشی در زندگی ما ایفا می‌کند؟ دین به چه درد

امروز و فردای «من» می‌خورد؟ چه نوع رابطه‌ای بین من و دین باید برقرار باشد تا به حیات طیبه، پیشرفت همه‌جانبه، زندگی موفق و ... بتوانم دست یابم؟ پرسش‌های مهمی است که به‌خصوص امروز برای جوان و نوجوان ما مطرح است؛ در دنیایی که همه ابزارهای مدرن و روش‌های جذاب به کار گرفته می‌شوند تا جوان ما را از ایمان دینی و حقایق دینی و حتی نمادهای دینی جدا کنند.

در اینجا به دو نکته مهم در این باره بسنده می‌شود: نکته نخست اینکه امروزه تلقی نوجوان و جوان ما از دین، تلقی صحیح و تامی نیست. بر اثر تبلیغات ضددینی است که در بنیان‌های آموزشی و فرهنگی جامعه ما از دوران مشروطه به بعد رواج یافت و روشنفکری غرب‌گرای وابسته به استعمار، تلاش کرد دین را مطلقاً افیون توده‌ها معرفی کند و نیز بر اثر کژروی‌ها و کج‌اندیشی‌هایی که به نام دین در برخی لایه‌های جامعه ما از دیرباز وجود داشته و نوعی تحجر و جمود را به نام دین القا می‌کرده است (و امروز هم متأسفانه همین آسیب‌ها در معرفت دینی کم و بیش مشهود است) و به خاطر خلط بین «دین» و «معرفت دینی» در بسیاری از ذهن‌ها از تلقی جدایی یا تعارض بین عقل و دین یا بین علم و دین، ... امروزه دین به‌صورت کلی در ذهن بسیاری از جوانان و نوجوانان به‌صورت امری منفی، بازدارنده، عامل عقب‌ماندگی، مانع رشد و توسعه ... ترسیم شده است! پس باید این ذهنیت اصلاح شود.

تبیین دین به‌عنوان «نقشه پیشرفت همه‌جانبه انسان» و روشن‌نگری درباره دین حق و تفاوت جوهری بین اسلام ناب محمدی (ص) با اسلام آمریکایی - در هر دو چهره اسلام سکولاریستی و اسلام متحجرانه - ایجاد بصیرت نسبت به بنیان‌های عقلانی و منطقی اسلام ... می‌تواند رابطه بین دانش‌آموز و دانشجوی ما را با دین به رابطه‌ای مثبت تبدیل کند.

نکته دوم اینکه در نظام تربیتی و برنامه درسی ما، درباره دین، بیش از هر چیز به «ایمان دینی» و تقویت و تعمیق آن باید پرداخت و هرگز نباید به معلومات دینی بسنده کرد. تقویت و تعمیق ایمان دینی زلال و عمیق و جهت‌دهنده به زندگی دانش‌آموز و دانشجو، تنها از راه درس دینی و کلاس معارف اسلامی تحقق نمی‌یابد. همه برنامه درسی به معنای جامع آن باید خود را در این زمینه مکلف بدانند. به‌ویژه رفتارها و نوع مواجهه مربیان و معلمان و استادان در این زمینه بسیار مهم است. برنامه‌های خاص پرورشی و بخش رسمی غیر کلاسی از برنامه درسی، بستر این هدف است. ایمان عمیق مبتنی بر تفکر و عقلانیت و قرار گرفتن متربیان در فرآیندی تربیتی که رشددهنده ایمان باشد، به‌طور جدی باید در برنامه‌های درسی و تربیتی ما لحاظ شوند.^{۲۱}

ادامه این مقاله را در شماره آینده دنبال کنید.

منبع

۱. قرآن
۲. نهج‌البلاغه
۳. صدرالدین شیرازی (صدرالمتألهین).
۴. مصباح، محمدتقی. تعلیقه علی نهج‌البلاغه. در راه حق. قم ۱۴۰۵ ه. ق.
۵. جوادی آملی، عبدالله. مفاتیح‌الحیات. اسراء. قم. ۱۳۹۱.
۶. مطهری، مرتضی. مجموعه آثار. ج ۱۰ (شرح مبسوط منظومه). صدرا. قم. ۱۳۸۳.
۷. مصباح، محمدتقی. آموزش فلسفه. ج ۱. سازمان تبلیغات اسلامی. تهران. ۱۳۷۰.
۸. حسن‌زاده آملی، حسن. هزار و یک نکته. رجا. تهران. ۱۳۷۷.
۹. حسن‌زاده آملی، حسن. معرفت نفس. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۶۲.
۱۰. شورای عالی انقلاب فرهنگی. مبنای نظری تحول بنیادین در نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی جمهوری اسلامی. ایران. ۱۳۹۰.
۱۱. جعفری، محمدتقی. تفسیر و شرح نهج‌البلاغه. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. تهران. ۱۳۵۸.
۱۲. مصطفوی، حسن (مترجم و شارح). مصباح‌الشریعه و مفتاح‌الحقیقه. قم. تهران. ۱۳۶۳.
۱۳. جعفری، محمدتقی. فرهنگ پیرو فرهنگ پیشرو. مؤسسه نشر آثار علامه جعفری. تهران. ۱۳۸۸.
۱۴. بلاتر، آنتونی. ظهور و سقوط لیبرالیسم در غرب. ترجمه عباس مخبر. نشر مرکز. تهران. ۱۳۷۴.
۱۵. ذوعلم، علی. تجربه کارامدی حکومت ولایتی. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. ۱۳۸۵.
۱۶. ذوعلم، علی. فرهنگ ناب اسلامی به مبانی و الگوهای مفهومی. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. در شرف انتشار.
۱۷. ذوعلم، علی. فرهنگ معیار از منظر قرآن کریم. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. ۱۳۹۳.
۱۸. برنامه درسی ملی. شورای عالی آموزش و پرورش. ۱۳۹۱.
۱۹. جوادی آملی، عبدالله. منزلت عقل در هندسه معرفت دینی. اسراء. قم. ۱۳۸۶.
۲۰. گلشنی، مهدی. از علم سکولار تا علم دینی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. تهران. ۱۳۸۵.